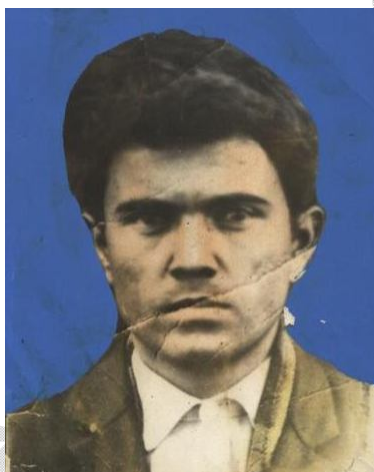


پدر کوروش خطاب به کوروش: فرزند، یک چیز را از من به یاد داشته باش، وقتی که می بینی نتیجه قربانی مساعد نیست، خود و لشکرت را بیهوده به خطر مینداز. (صحبت کوروش با پدرش: کتاب ایران باستان، تالیف حسن پیر نیا، نشر نگارستان کتاب، ج اول، چاپ اول سال ۱۳۸۱).

ای آیندگان تاریخ، ای انسانهای با وجدان، ای مادران چشم به راه، من دیگرتاب و توان نوشتن این جنایات را ندارم، معذورم دارید. دستانم می لرزد و قلبم بیشتر میتپد. اگر روزی توفیق بیابم و بر خود و اعصاب خود مستولی کردم گوشه دیگری از این جنایات بشری جنایت کاران قرن بیستم را خواهم نوشت. (بر گرفته از تار نماها)

گردآورنده استاد تکسارپور



شهید حاجی محمد نسیم

یادی و بزرگ داشتی از به خون خفته گان و شهیدان!

درست هفتم ثور سال ۱۳۵۷ بود، که یک عده از افسران مسلکی در کودتای بازی، با دست بردن به ماشه ها دست به کودتائی دیگر زده و رژیم کودتائی داوود خان را، که خود در روی کار آمدنش نقش داشتند، سرنگون و قدرت سیاسی را تصاحب نمودند. گرچه سردمدار و به اصطلاح ستاره "انقلاب" این کودتا دگروال عبد القادر خان بود، اما حفیظ الله "امین" فاشیست که توان تحمل "دو ستاره انقلاب" را نداشت در پی بهانه بود تا دست قادر خان را از قدرت کوتاه نموده و خودش لقب "پرافتخار! ستاره انقلاب" را کماهی نماید. همه ناظرین اوضاع آن وقت افغانستان میدانند که قوماندان

و طراح این کودتا دگروال قادر خان بود، که بعد از سقوط داوود، خلقی‌ها تحت نظر حفیظ الله امین، قادر خان را بزیر کشیده و در حقیقت با دست یازیدن به کودتای درون کودتا قدرت سیاسی را به نفع "زحمت‌کشان!" خلقی‌ها قاپیدند.

این عمل، که جز کودتا چیز دیگری نمی‌توان به آن اطلاق نمود، بسیار بزودی از طرف کودتاگران دومی به نامهای بلند بالائی همچون "انقلاب ثور!"، "انقلاب برگشت ناپذیر ثور!"... و غیره نام گرفت. حتی کودتاگران دومی، واز همه اولتر "حفیظ الله امین" پا را از این هم فرا تر گذاشته و این حرکت کودتائی را شیوه نوی در راستای تصاحب قدرت سیاسی از سوی گویا "زحمت‌کشان!" نامیدند. اما بعد از رد شدن آب از آسیاب این کودتاچیان دیدیم، هنوز هم داریم، بعد از سپری شدن سی و اندی سال می‌بینم که "انقلاب ثور" یعنی چه؟

با اینکه گفته‌ها در مورد جنایات "خلق/پرچم" کم نیستند. در طی سالیان اخیر به برکت شبکه‌های جهانی، آن عده از هم میهنان ما که مرارت‌ها و تلخی این جنایات را با گوشت و پوست شان حس نموده بودند، بعد از آواره شدن به دیار غیر، شمه‌ای از این چشم دیدهای شان را به قلم داده‌اند. اما، این نوشته‌ها با همه ابعاد وسیع کمی و کیفی شان، بازهم برای بیان رنج‌ها و مرارت‌های بی شماری که یک ملت آواره و در بدر در طی بیش از سی سال گذشته کشیده و دیده است مسلماً کافی نیست. تازه این اول کارست و معلوم نیست که سرنوشت این ملت به کجا خواهد کشید.

"می‌دانم که یاد آوری و نوشتن آن خاطرات تلخ زخم‌های کهنه شان را دوباره زنده می‌کنند و ملال آوراست، اما حقایق را نه گفتن و با خود بردن (نیز) بی مسؤلیتی و گناه است." (اسناد گوشه از جنایات خلقی - پرچمی‌ها / اسداله الم، سال ۲۰۰۶ میلادی، سایت گفتمان)

با تأیید از نظر آقای الم، من نیز علاقه نداشتم و ندارم با نوشتن این خاطرات تلخ و مرارت بار، در این سی سال گذشته حد اقل اگر مرهمی بر زخمهای فامیل‌های داغ‌دیده نه گذاشته ایم، نمک که نپاشیم. ولی،

این خواهش و ابرام از خود آن فامیل‌های نجیب و باز ماندگان محترم شهدا بوده که اخیراً از این قلم بخاطر نوشتن آن خاطرات به عمل آمده است، و برای اجابت آن خواهش اینک چند سطری به عنوان "برگ سبز و تحفه درویش" نثار روح‌های بزرگ‌شان می‌شود.

بسیار اند فامیل‌ها، پدران، مادران، فرزندان و همسرانیکه نان آور(ان) و عزیزشان را بدون کدام جرمی از دست دادند و تا هنوز که هنوز است در فراق آن می‌سوزند، و کسی نیست که دردشان را مرهمی بگذارد. و یا هم به تعبیر جناب "نصیر مهرین" اینک ده‌ها هزار انسان دنبال گم شده‌گان! خود می‌گردند. هزاران مادر داغدار آرزوی شنیدن خبر فرزند را در خانه‌ء قبر بردند... چند میلیون انسان با مرگ، آزار و اذیت و مهاجرت ناخواسته و تحمیلی مواجه شدند. (نصیر مهرین به مناسبت محاکمه‌ء الله سروری، تارنمای گفتمان)

در پهلوی این بودند راد مردانیکه از همان وهله اول سرشت آن رژیم کودتائی و دست‌نشانده را درک کرده، از تمام مواهب زندگی: حیات، زن، فرزند، پدر، مادر، خویش و اقارب؛ از همه چیز دست شستند و بخاطر تضعیف واژگونی رژیم منحط و دست‌نشانده "خلقی" دست به قیام زدند و...

آری! سخن بر سر یاد کرد بزرگ داشت از آن راد مردانیکست که جان دادند، ولی تن به ذلت ندادند. درست ۳۱ سال پیش از امروز، در ماه رمضان سال ۱۳۵۷ یک تعداد جوانان سربکف راه آزادی و سعادت مردم ما، تحت رهبری مرحوم محمد نسیم، مشهور به حاجی محمد نسیم، در برابر رژیم دست‌نشانده خلقی قد علم نموده و کار نامه جاویدانی از خود به یادگار گذاشتند. این که این اقدام در آن زمان کار درستی بود یا خیر، فعلاً در زمینه به بحث نمی‌پردازیم. ولی یک چیزی که باید گفته شود، اینکه، این حرکت به احتمال بسیار زیاد از اولین خیزش‌ها در برابر رژیم کودتائی و کمونیستی بوده است. آن روزها که رژیم کودتا هنوز شعار بلند بالا و دروغین "کور - دودی - کالی" رانشخوار می‌کرد، به تصور هم‌خطور نمی‌کرد که در افغانستان کسی و یا جریانی جرئت آن را داشته باشد که با زیرسوال

بردن این شعار، در برابر این رژیم گویا "انقلابی؟" قد علم نماید. درست همان کاری که حاجی نسیم و هم‌زمان با وفایش کردند.

طوری‌که قبلاً اشاره شد، بنا برخواستش باز ماندگان آن فرزانه گان و نیز دینی که آن شهیدان بر گردن ما زنده مانده گان داشتند، خواستیم تا یادی از آنان نموده و سطور زیرین را به عنوان برگ سبزی نثار روح های بزرگ شان نمائیم.

این یاد کرد را در سه بخش ذیل تقدیم میدارم:

- ✓ حرکت و قیام گروه حاجی محمد نسیم کشمی و پیامد های آن در سطح محلی و ملی؛
 - ✓ اقدامات پیشگیرانه رژیم دژخیم خلقی برای جلوگیری از تکرار این چنین حوادث در آینده؛
 - ✓ حرکت بعدی ضابط سخیداد خان در تداوم حرکت تحت رهبری حاجی محمد نسیم و برای مجازات کسانیکه در گرفتاری حاجی محمد نسیم با رژیم خلقی همکاری نموده بودند.
- با اینکه در مورد حادثه کشم روایت های شاهدان عینی کمی متفاوت اند، ما در این نوشته به دو روایت بسنده میکنیم:

روایت اول:

مرحوم حاجی نسیم ابتدا از فیض آباد به کشم آمده، به تاریخ اول اسد ۱۳۵۷، در خانه... مدیر... ولسوالی، که در خانه کا کا شیرآغا چاریکاری به شکل کرائی بود و باش داشت، تحت ریاست... و به اشتراک همه رفقای خود جلسه ای را دایر می نماید. بعد از آن جلسه مطابق تصامیم آن، شرکت کنندگان در قریه ی نمازگاه و سایر مناطق پراکنده می شوند تا برای قیام آمادگی بگیرند. به روز و ساعت موعود، یعنی تاریخ ۱۵ اسد ۱۳۵۷، مطابق پلان از قبل تنظیم شده، ساعت ۹ بجه شب بالای مرکز ولسوالی کشم حمله ور شده و شهرک را متصرف می شوند.

در این قیام مسلحانه اشخاص زیر نیز با مرحوم شهید محمد نسیم همراه بوده اند:

ضابط سخیداد خان؛

خیر محمد مادابه ای؛

پهلوان رحمت بیک؛

پهلوان گل محمد ولد ارباب از سنگاب؛

پیر محمد ولد مدد بای؛

عبدالمطلب ولد حاجی افضل از قریه کنگور چی؛

سر معلم لطف الله خان؛

مرحوم امام نظر با یک تعداد دیگر از جوانان دیگر مبارز شهر بزرگ؛

یک تعداد جوانان مبارز از یفتل؛

جوانان مبارز از لایابه و فیض آباد.

بعد از اشغال مرکز ولسوالی کشم تا صبح در شهر حاکم بوده اند، و بعد از آمدن قوای دولتی از تخار و

فیض آباد، از شهر عقب نشینی نموده و بدو گروه تقسیم می شوند:

یک گروه، به شمول امام نظر، ضابط سخیداد و یک تعداد جوانان شهر بزرگ، یفتل و فیض آباد بطرف

رستاق و شهر بزرگ می روند، که فردا یا پس فردا شب آن، رستاق و شهر بزرگ را نیز در اثر قیام

مسلحانه به تصرف می آورند. مرحوم حاجی محمد نسیم با یک عده از همکارانش به دره نمازگاه عقب

نشینی می کنند.

روایت دوم:

مرحوم محمد نسیم با اندیوالانش هریک: خیر محمد، گدا محمد، محمد عظیم (برادرزاده حاجی نسیم)، ملا

محمد، ضابط سخیداد، عبد الودود، نور محمد وغیره، به تاریخ ۱۵ اسد ۱۳۵۷، ساعت ۹ بجه شب بالای

شهر کشم حمله نموده، و بعد از چند ساعت جنگ مسلحانه شهر را متصرف می شوند؛ و تا ۷ بجه صبح

در شهر مسلط می باشند. تا اینکه قوای دولتی، تحت قومانده عبدالمجید "ایشچی" از تالقان، و یک قوت دیگر دولتی از فیض آباد به کشم میرسند. حاجی محمد نسیم با یک تعداد اندیوالان شان بطرف درهء نمازگاه عقب نشینی نموده و در خانه کریم نام مخفی می شوند. ضابط سخیداد خان با یک تعداد دوستان خود از جوانان مبارز کشم و شهر بزرگ به طرف رُستاق و شهر بزرگ میروند. بعد از گذشت سه یوم مخفی گاه حاجی نسیم درخانه کریم نام در درهء نمازگاه، توسط پهلوان عادل، عاشور قصاب، ملا خال محمد و متین نام از اهالی نمازگاه، افشا و پهلوان عادل موضوع را به دولت منحوس خلقی راپور میدهد که بعد از آن قوای دولت از زمین و هوا بالای شان تعرض می نمایند؛ که دراین پیش روی قوای زمینی دولت، بعضی از مردم محل از قرای نمازگاه و خُمبک ناوی جبراً بکار گرفته شده بودند. زمانیکه قوای دولتی به محل مخفی گاه نزدیک می شوند، حاجی محمد نسیم و دوستانش بطرف بالای دره نمازگاه، یعنی بند قاضی گدا، بالا می شوند، و بند بالا حرکت و تا به خُمبک ناوی میرسند، و در یک محل ارچه زار سنگر گرفته، و دست به مقاومت می زنند. حاجی محمد نسیم در جریان جنگ بطور دایم به مردم محلی صدا می کرده، که:

ای مردم ! حیف است که به دولت فاشیست خدمت می کنید!

خود را از صف دولت دور کنید، که ما با قوای دولتی تصفیه حساب کنیم... "مگر مردم محل از روی ناهمی و یا هم ترس از مقامت نو به دولت رسیده، مجبوراً به حرف های وی گوش نمی کنند؛ و در این حال حاجی نسیم همسنگران خود را از فیر بالای مردم ممانعت می کند.

قیام کنندگان (نسیم و همراهانش) با سلاح های کره بین، یازده تیره، چره بی، و موش کش مسلح بوده اند. تا اینکه حاجی نسیم و دوستانش در بند خُمبک در بین یک ارچه زار، از طرف قوای دولتی محاصره می شوند؛ در این وقت طیاره های هلی کوپتر نیز از هوا بالای شان فیر می کنند. چتر نفر از خُمبک هم تحت امر گدامحمد، "مشهور به گدای بروت"، مسکونه خُمبک بالا، از طرف بالای سرشان رفته و

سنگ های کلان را بالای شان جر می کنند. در اثر این عمل مرحوم خیر محمد در قدم اول شهید می شود، و بالاخره حاجی محمد نسیم با سایر دوستان خود به تاریخ ۱۸ سنبله ۱۳۵۷ دستگیر گردیده و به مرکز ولسوالی منتقل و بعداً ظاهراً به کابل فرستاده می شوند.

در اینجا باید خاطر نشان کرد، چون قیام حاجی نسیم از اولین قوغ پاره هایی بود که در مقابل رژیم سفاک و فاشیستی صورت می گرفت و بعد از دستگیری این قهرمانان و انتقال شان به کلوب ولسوالی کشم، که خیلی از اهالی مشهد کشم و روستاهای ماحول در حدود ۵۰۰۰ نفر جمع شده بودند تا حاجی نسیم و یارانش را از نزدیک ببینند. در این به اصطلاح "تیا تر"!!! رفیق «همت» با بلی گویان محلی گویا می خواستند که قهرمان محمد نسیم و یارانش را در محضر عام جنایت کار، یاغی و اشرار تلقی نمایند.

در حین زمانیکه ایوب «ستنگ» ولد حاجی اکبر با برچه ی ماشیندار کلاشینکف در رخسار و اندام نسیم میزد (شاهدان عینی می گویند که حاجی نسیم حتی خمی به آبرو نمی آورده) و بصیر همت نطق آتشین ایراد می نمود و دستگیر شدگان را یاغی و باغی ثابت می ساخت و خطاب به اسیران قهرمان کرده که تا آن ها را جنایت کار به مردم معرفی نماید. حاجی محمد نسیم شهید هنوز با یاران زنده و شهید اش در بادی همان موتر نظامی بی قرارداد داشت که از روستای خُمبک به مرکز ولسوالی انتقال یافته بود، با وجود که دست و پایش با زنجیر بسته و در پهلویش پیکر بیجان شهید خیرمحمد افتاده بود، توانست با چند حرف آتشین و کوتاه به مردم بفهماند که جنایت کار نیست. شاهدان می گویند که مردم با شنیدن حرف های حاجی نسیم به شور و هلهله شدند و چنان تهت تاثیر حرف های حاجی نسیم قرار گرفتند و در همین وقت بود که دست نشانده های رژیم سفاک و فاشیست حاجی نسیم و یارانش را بسیار پُر عجله جانب به اسطلاح کابل فرستادند .

زمانیکه از وی می پرسیدند که جسد این اشرار که در موتر است، کیست؟

وی با وجود که برچه ی تفنگ ایوب ستنگ به جانش فرو میرفت، در جواب می گفت که این شخص اشرار نیست، بلکه یک قهرمان ملی است و فرزند یکی از زحمتکشان قریه ی مادابه است.

در این زمان خطیر، زمامداران ولسوالی کشم این ها بودند:

رفیق عبدالبصیر "همت" از جرم، از شاگردان (شمشیر) منصور "هاشمی" وزیر آب و برق، به حیث ولسوال، بعد از سقوط کابل توسط مجاهدین مدتی در دوشنبه، تاشکنت و بعداً در بازار عمده فروشی کیلومتر هفتم در شهر اودیسه اوکراین به تجارت اموال (کفش فروشی زنانه) پسر های منصور هاشمی که از دویی برایش فرستاده می شد، مصروف بود. از سال ۱۳۹۹ به اثر خوف از کرده های خود عازم لندن شد و تا به حال در آن جا به سر می برد. رفیق نورعلی از سر سپردگان خلقی شغنان منشی کمیته ولسوالی کشم، که اکنون نمیدانم زنده هست و یا به جهنم واصل شده است.

افراد ذیل نیز از ولسوالی کشم: میراکبر "ظافر"، معلم واجد خان، حسن شاه، ایوب خان مشهور به ستنگ، اسرائیل "راسی"، علم واقف، محیط خان، جلیل، معلم مشفق، معلم خیر محمد از دشت خورگ، شهباز خان یادگاری، محمد ولد حاجی خاکسار، عبد الحمید خان بچه معلم پشتو و یک تعداد دیگر... در نقش مخبرین در بدام انداختن مخالفین دولت نقش داشته ویک جا با خلقی های لا مذهب، هی!!! داشتند "انقلاب ثور!" را برگشت ناپذیر می ساختند.

به شهادت شاهدین عینی، حینیکه مرحوم حاجی نسیم در کلوپ در توقیف بوده، بخاطر خوش خدمتی به رژیم، ایوب ستنگ گویا برچه را بر پشت پای مرحوم نسیم فرو می برده که به زعم خودش از او اعتراف بگیرد! گفتیم در ماه رمضان (۱۵ اسد سال ۱۳۵۷) یک عده عیاران و فدائیان در ولسوالی کشم دست طغیان علیه رژیم دست نشانده خلقی زدند. این اقدام تنها در کشم صورت نگرفت، و قرار معلوم این حرکت همزمان در چندین نقاط ولایت بدخشان شروع شده بود: "... جوانانیکه بصورت مستقیم از دانش سیاسی و تربیوی او (منظور قربان پساکوهی است) آموخته بودند، پس از کودتای ثور ۱۳۵۷ با

تشخیصی که از ماهیت شریر و وابستگی حفیظ الله امین داشتند، بی تردید در پانزدهم اسد همانسال بمثابه نخستین قیام کننده گان مخالف رژیم ولسوالی های شهر بزرگ، رستاق و کشم را برای مدت کوتاهی از حاکمیت امینی ها آزاد نمودند... اما آنچه درین خصوص شایسته یاد کرده است تاثیر روانی و بنیادی تربیت پساکوهی در راه اندازی عمل جسورانه نظامی در عده ای از جوانان بود، که بی توجه به سطح آماده گی و مقایسه توانایی و مقابله با رژیمی که از سوی یک ابر قدرت جهانی مورد حمایت قرار دارد (داشت)، در برابر آن به نافرمانی و قیام آغاز کردند." (داکتر صاحب نظر مرادی : پساکوهی، شاه بیت غزل شهامت. سایت های انترنتی سالهای گذشته).

با اینکه داشتن تفاوت از مسلمات است، اما مرحوم حاجی محمد نسیم و قربان پساکوهی را می توان تا حدی دو رخ یک سکه تصور کرد: هردو مردان حرفوی بودند، در تفاهم و هماهنگی با هم عمل میکردند، و... بی هوده نیست که گفتار مان را با نقل قولی در مورد مرحوم قربان پساکوهی دنبال کردیم. قبلاً دیدیم که در حوادث کشم بچه های شهر بزرگ و سایر نقاط با حاجی نسیم شانه به شانه میرزمیده اند. مرحوم قربان "پساکوهی" و مرحوم حاجی نسیم وجوه مشترک دیگری نیز داشتند: باری از یک سفری به خارج برگشته بودند، و هردوی شان در اطاق یکی از وطندارن در مقابل شاه دوشمشیره، در بافندگی قدیری بود و باش داشتند. در این سفر، که فکر میکنم از طریق کویته (و یا به خود کویته) انجام گرفته بود، مرحوم محمد نسیم یک پایه رادیو نیز با خود آورده بود. باردیگر مرحوم محمد نسیم خودش برایم قصه کرد که با مرحوم قربان پساکوهی سفری داشتند به دره زیبای بامیان و در ضمن این سفر از بودا های بامیان (شهمامه و صلصال) به تفصیل دیدن کرده اند. همسفری و همگامی نسیم - قربان بعد دیگری نیز داشت و آن اینکه چون هردو حرفوی بودند و اگر در تفاهم با هم زندگی نمی کردند، با در نظر داشت وضعیت آن زمان، محتملاً حوادث ناگواری را باید پذیرا می شدند. یعنی این همگامی و همسفری می توانست در مواجهه با حوادث نیز برایشان مفید باشد. ولی در رابطه با حرکت همزمان در

شهر بزرگ، رستاق و کشم باید گفت که این حرکت کاملاً پلان شده و عمدتاً صورت گرفته بود... اینکه این حرکت چه مقدار تاثیر منفی بالای خود حمله کننده گان و نیز بالای رژیم منفور خلقی داشته، با توجه به سطور زیرین می توان یک قسمت آن تاثیرات را حدس زد: " به زودی، بهانه برای بدنام ساختن وزیر دفاع بدست امین افتاد و آن حادثه سقوط ولسوالی کشم بدخشان بود. حادثه از این قرار که: در یکی از شبهای نیمه ماه اسد ۱۳۵۷ خورشیدی یا اوایل ماه اگست ۱۹۷۸ میلادی (اندکی بیشتر از سه ماه [پس] از قیام نظامی ثور و دو روز قبل از دستگیری عبدالقادر) عده ای اشخاص مسلح بر اداره محلی ولسوالی کشم برق آسا حمله نمودند و سربازان را خلع سلاح کردند. آنان سلاح، اسناد، شخص ولسوال، قوماندان بلوک و گروهی دیگر از کارمندان ولسوالی را در اختیار خویش گرفتند و محل را تحت کنترل خود قرار دادند. ولی در جریان حمله مخالفین، موضوع با اطلاع مقامات ولایت و سپس از جمله به وزیر دفاع رسانیده شده بود. عبدالقادر از جانب تره کی و امین در حضور عده ای از وفاداران نظامی آنان مورد باز پرس جدی قرار گرفته بود که چرا برای دفاع ولسوالی از جانب وزارت دفاع اقدامات جدی و فوری بعمل نیامده و چرا محل، تحت بمباردمان هوایی قرار نگرفته بود. عبدالقادر گفت که این بهانه ای بیش نبود. وزارت دفاع اصلاً کدام اقدام مؤثر بعمل آورده نمیتوانست. زیرا کشم در اثر یک حمله غیر پیشبینی شده باسقین در نیمه شب سقوط کرده بود و هنگامیکه اطلاع به وزارت دفاع مواصلت کرد، وضع مورد مطالعه قرار گرفت و اطلاع بعدی حاکی از آن بود که مهاجمین از منطقه به کوهها بازگشته بودند. در این صورت بمباردمان هوایی منطقه بجز کشتار جمعی مردم محل سود دیگری نداشت. با وصف آن وزارت دفاع دوفرورد طیاره انتونوف را بالای محل پرواز داد و طیارات با نورافکنهای خود محل را روشن کردند. باین طریق هم محل از بالا مورد معاینه قرار گرفت و هم هجوم کنندگان از منطقه فرار کردند. همین امر بحیث یک بهانه برای از سر راه برداشتن باصطلاح " قهرمان انقلاب " یعنی عبدالقادر کافی بود. ناگفته نباید گذاشت که امین پیوسته رنج میبرد از اینکه عبدالقادر بعضاً باین عنوان یاد میشد، زیرا

او خود " قوماندان انقلاب " لقب گرفته بود و دیده نداشت که در آن " افتخار " شخص دیگری شریک وی شناخته شود. » (عبد الواحد فیضی، به نقل از یاد داشت های سلطان علی کشتمند، رخداد های خونبار دوسده اخیر را چی نام گذاشت؟ بخش هشتم، سایت سپیده دم 2010/12/10)
ظاهر آقادر خان این پند سعدی (رح) را فراموش کرده بوده ، که میگوید:

سعدیا شیرازیا پندی مده بد زاد را بد زاد اگر عالم شود سیلی زند استاد را

چنانچه از مقال بالا دیده می شود، باوجود وعده های دروغین "کور، دودی، کالی" مردم بدخشان از اولین مردمی بودند، که علیه رژیم منفور خلقی دست به قیام زدند. رژیم دست نشانده و گویا انقلابی خلقی، اگر در سطح مرکز با دست زدن به تصفیه عناصر نامطبوع خود گویا " مبارزه طبکاتی " را ادامه میداد، در سطح محل نیز آرام نه نشسته و چند روز بعد از این حادثه دست جمع آوری یک تعداد افراد بی گناه زد که تعداد شان در سطح ولسوالی کشم به حدود بیش از ۵۰ نفر میرسید. این افراد، که همه از روی عناد و دشمنی های محلی، و در اثر سعایت جاسوسچه های محلی قبلاً ذکر شده، بدست دژخیمان خلقی سپرده شده بودند، یا هیچ از حوادث گذشته در کشم خبری نداشتند و یا هم اگر خبری داشتند، در تاخیر و یا تعجیل آن چیزی کرده نمی توانستند. ولی برای رژیم خلقی این مهم نبود که شخص و یا اشخاص دستگیر شده در قبال حوادث نقشی داشته اند یا خیر؟ فقط کاری که میتوانستند و کردند:

بگیر و ببند و بکش بود و بس. یک شاهد عینی که در ماه های اخیر سال ۱۳۵۷ در ولسوالی کشم بوده، می گوید که اشخاصی چون اسرائیل راسی، بعداً سالیان متمادی در رژیم تحت حمایت شوروی منشی کمیته ولایت بدخشان از جناح پرچمی ها، عبد الودود خان فرزند مرحوم حاجی عبد القدوس خان، بعداً یکی از قوماندان حزب اسلامی در کشم، و یک عده دیگر برای حفظ جان شان و برای خوش خدمتی به دژخیمان خلقی، در سازمان جوانان خلقی شامل شده و افرادی را که برای شان نا باب بود، به دستگاه امنیتی معرفی میکردند تا دستگیر شوند. هر طور بود و هرچه بود، حادثه خیزش و قیام در کشم صورت

گرفت و یک تعداد افراد به جرم شرکت در این حرکت دستگیر و به دستگاه جهنمی شکنجه و عذاب خلقی سپرده شدند.

ولی در این میان بودند افرادی که به نحوی از این معرکه جان بدر بردند. یکی از این چهره های برازنده و جان نثار مرحوم سخیداد خان بود، که به نظر میرسد بعد از حادثه کشم با عده ای از همراهانش به سوی رستاق و شهر بزرگ رفته، و بعد از چند ماه به کشم آمد و جریان حوادث را شنیده و برای تلافی آن دست بکار می شود. او با جزا دادن یک عده مرتجعین و خوش خدمتگران محلی که در حین قیام محمد نسیم با حکومت فاشیست کودتائی همکاری نموده بودند، بار دیگر دست طغیان علیه حاکمیت کودتا میزند.



شهید قهرمان سخیداد خان در جمعی همفکرانش

این بار سخیداد خان از گذشت آموخته و در صدد بود تا رمق آخر علیه رژیم خلقی برزمد و حاکمیت رژیم منفور را در محل بزانو در آورد. جریان این قیام دوم انشا الله در بخش های بعدی تقدیم میگردد.

ادامه دارد